



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر

تاریخ: ۱۴/دی/۱۳۹۵

موضوع جزئی: مقدمه واجب - مباحث مقدماتی - واجب مطلق و مشروط - مصادف با: ۴ ربیع الثانی ۱۴۳۸

ادله عدم امکان رجوع قید به هیئت - دلیل اول، دوم، سوم و

بررسی آن ها

جلسه: ۴۳

سال هشتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث پیرامون ادله عدم امکان رجوع قید به هیئت می باشد و در جلسه قبل بیان شد که چند دلیل بر این مدعا اقامه شده است. دلیل اولی که توسط مرحوم شیخ انصاری اقامه گردیده، این بود که هیئت یک معنای حرفی دارد و معنای حرفی نیز یک جزئی حقیقی است چون وضع در حروف و هیئات به نحو عام و موضوع له خاص است، لذا قابل تقیید نمی باشند. به عبارت دیگر مفاهیم و معانی قابل تقیید می باشند که فی الجمله از یک کلیت و سعه ای برخوردار باشند در حالیکه این سعه و کلیت در معنای حرفی وجود ندارد.

در حقیقت دلیل مرحوم شیخ انصاری متشکل از یک صغری و کبری می باشد. به این بیان که:

صغری عبارت است از این که، هیئت معنای حرفی است.

کبری عبارت است از این که، معنای حرفی قابل تقیید نیست.

نتیجه این که هیئت قابل تقیید نیست. زیرا وضع معنای حرفی عام و موضوع له آن خاص است.

همانطور که در جلسه قبل بیان شد بزرگان اشکالات فراوانی متوجه این دلیل نموده اند. اشکال اول که توسط محقق خراسانی ایراد شده در جلسه قبل بیان شد.

خلاصه اشکال اول محقق خراسانی به مرحوم شیخ انصاری این بود که معنای حرفی یک معنای جزئی نیست، نه جزئی حقیقی و نه جزئی خارجی، زیرا وضع حروف و هیئات که ملحق به حروف می باشند به نحو وضع عام و موضوع له عام است. ایشان برخلاف مشهور معتقدند وضع در حروف عام و موضوع له عام است و چون هیئات ملحق به حروف هستند وضع آن ها نیز عام و موضوع له در آن نیز عام است. لذا ایشان اصلاً وضع عام و موضوع له خاص را قبول ندارند.

بررسی اشکال اول محقق خراسانی به دلیل اول

اما مسئله ای که این جا مطرح می شود این است که این اشکال یک اشکال مبنایی به مرحوم شیخ انصاری است. لذا اگر قرار باشد به مرحوم شیخ انصاری اشکالی را وارد کنیم، باید از طریق دیگری وارد شویم.

مقصود از این که گفته می شود این اشکال یک اشکال مبنایی است این است که مرحوم شیخ انصاری مانند مشهور معتقدند وضع در هیئات، عام و موضوع له خاص است، لکن محقق خراسانی بر این عقیده اند که وضع هیئات عام و موضوع له نیز عام می باشد. (این

بحث قبلا مطرح شده و نیازی به تکرار و اعاده نیست) یعنی زمانی که می‌گوییم: وضع حروف عام و موضوع له آن‌ها عام است، معنایش این است زمانی که واضع قصد وضع حروفی مثل «مِن، الی» و آنچه که به حروف ملحق می‌شود مثل هیئت اسم فاعل و اسم مفعول را داشته، آن لفظ یا هیئت را تصور کرده سپس معنای کلی را تصور نموده. (وقتی گفته می‌شود وضع عام منظور «المعنی المتصور» است. لذا زمانی که گفته می‌شود «وضع عام» به جای کلمه وضع می‌توان از کلمه «المعنی المتصور» استفاده کرد. یعنی آن معنایی که واضع در هنگام وضع تصور می‌کند و زمانی که گفته می‌شود موضوع له مقصود معنایی است که لفظ به ازاء آن قرار داده می‌شود زیرا ابتدا باید معنا توسط واضع تصور شود سپس آن را به عنوان موضوع له قرار دهد.)

محقق خراسانی می‌فرماید: معنایی که واضع در هنگام وضع لفظ «مِن» تصور کرده معنای کلی ابتدا است و بعد لفظ «مِن» را برای معنای کلی ابتدا قرار داده است. دقیقا مانند اتفاقی که در معانی اسمیه افتاده است. چون به نظر ایشان زمانی که واضع قصد وضع لفظ الابداء (که یک معنای اسمی است) را داشت، ابتدا معنای کلی ابتدا را تصور کرده و همین معنای کلی ابتدا را موضوع له قرار داده. لذا در هر دو وضع عام و موضوع له عام است، چه در حروف و چه در اسماء. در هیئات هم که ملحق به حروف هستند نیز مسئله از همین قرار است. منتهی اگر کسی از محقق خراسانی سوال کند چه فرقی بین الابداء و من و اسماء و حروف است، ایشان پاسخ می‌دهد که موارد استعمال آن‌ها باهم متفاوت است.

اما مرحوم شیخ انصاری معتقدند، وضع حروف از قبیل وضع عام و موضوع له خاص است. مرحوم شیخ انصاری که در ما نحن فیه در مقابل مشهور قرار گرفته در آن مسئله با مشهور هم عقیده است. یعنی همانطور که مشهور در مسئله وضع حروف و هیئات معتقدند وضع عام موضوع له خاص است، شیخ انصاری نیز بر همین عقیده می‌باشد.

منظور از وضع عام و موضوع له خاص یعنی زمانی که واضع قصد داشت لفظ «مِن» را برای معنایش وضع کند، ابتدا در مقام تصور، معنای کلی ابتدا را تصور نمود، (همانند وضع در اسماء) ولی خود معنای کلی ابتدا را موضوع له قرار نداده. یعنی واضع می‌گوید: من وضع می‌کنم لفظ «مِن» را برای مصادیق معنای کلی، لذا موضوع له آن خاص می‌باشد. به عبارت دیگر لفظ «مِن» وضع شده برای ابتدای خاص که هر مصداقی از ابتدا را شامل می‌شود مثل ابتدای من امروز از قم یا ابتدای شما از تهران یا هر ابتدایی که در این عالم به عنوان یک مصداق از ابتدا باشد، موضوع له قرار می‌گیرد.

با توجه به مطالب بیان شده اشکال اول محقق خراسانی به دلیل اول مرحوم شیخ انصاری یک اشکال مبنایی شمرده می‌شود. زیرا مرحوم شیخ انصاری بر این عقیده هستند که وضع هیئات عام و موضوع له آن‌ها خاص است و اگر موضوع له هیئات خاص بود، پس آن‌ها جزئی می‌باشند و قابل تقیید نیستند در حالی که محقق خراسانی بر این عقیده هستند که وضع در هیئات عام و موضوع له آنان نیز عام است و قطعا کسی که موضوع له هیئات را عام بداند می‌تواند آن را مقید نماید. پس اشکال محقق خراسانی به دلیل اول مرحوم شیخ انصاری یک اشکال مبنایی است.

اگر چه محقق خراسانی یک اشکال مبنایی به مرحوم شیخ انصاری نموده اند ولی مهم این است که بتوانیم حرف مستدل را با مبنای خودش پاسخ دهیم تا ریشه حرف از بین برود. لذا محقق خراسانی اشکال دیگری به مرحوم شیخ انصاری نموده اند.

اشکال دوم محقق خراسانی به دلیل اول

سلمنا که موضوع له هیئات خاص و جزئی باشد و بگوییم جزئی قابل تقیید نیست. ولی ما مسئله را به نحوی تصویر می‌کنیم که هیئت قابل تقیید باشد. (اشکال دوم با فرض پذیرش مبنای خود مرحوم شیخ انصاری است) یعنی بر فرض این که قبول کنیم وضع

هیئات عام و موضوع له آن خاص است و چون معنای حرفی و هیئت جزئی هستند، قابل تقیید نیستند، اشکال این است که به جای این که ابتدا طلبی انشاء شود و سپس آن طلب مقید شود، از ابتدا یک طلب جزئی انشاء می‌شود. بیان ذلک: انشاء به دو صورت ممکن است:

۱. گاهی مولی می‌گوید: «ان جائک زید فاکرمه» این جا ابتدا طلب انشاء می‌شود سپس طلب مقید به مجعی زید می‌شود. در این صورت سخن مرحوم شیخ انصاری صحیح است. زیرا وقتی چیزی به عنوان طلب انشاء شد، چون طلب هیئت است و موضوع له آن جزئی است، قابل تقیید نیست. به عبارت دیگر مولا به طور کلی امر اکرم را بیان نکرده بلکه به صورت جزئی از مکلف خواسته زید را اکرام کند. لذا از آن جایی که هیئت امر جزئی است، دیگر نمی‌تواند مقید به مجعی زید گردد.

۲. گاهی مولی از ابتدا انشاء را به صورت مقید القاء می‌کند. یعنی این طور نیست که ابتدا یک طلبی را انشاء کند سپس آن طلب انشاء شده را مقید به چیزی کند تا محذور عدم امکان تقیید جزئی لازم بیاید. بلکه از ابتدا یک طلب مقید را انشاء می‌کند. مثل طلب اکرام مقید به مجعی زید که دیگر آن اشکال و محذور را ندارد.

یعنی وقتی به شخص خاصی دستور داده می‌شود معنایش این است که قصد تحریک و بعث او از طرف مولا می‌باشد و این بعث و طلب متقوم به عناصر و اطرافی است. یعنی یک باعث دارد و یک مبعوث الیه و یک مبعوث.

زمانی که این عناصر با هم جمع می‌شوند یک بعث جزئی و خاص محقق می‌شود، هرچند این بعث کلی نیست ولی در عین حال قابل تضییق به بعضی از شروط و قیود می‌باشد. مثلاً یعنی که توسط مولا به عمر می‌شود و عمر را تحریک می‌کند برای اکرام زید می‌تواند مقید شود به مجعی زید. این چه اشکالی دارد؟ لذا انشاء طلب مقید هیچ محذوری ندارد.

ان قلت: شما فرض را بر این گذاشته اید که هیئت قبل از انشاء یک سعه ای دارد ولی بعد از انشاء دیگر سعه‌ای ندارد. در حالی که فرض این است که طلب، جزئی حقیقی است و به طور کلی هیچ سعه‌ای در آن نیست تا بخواهیم در مرحله انشاء آن را مقید کنیم به عبارت دیگر یا این طلب قابل اطلاق و تقیید می‌باشد یا نمی‌باشد. اگر قابل تقیید و اطلاق نیست و در ذاتش جزئیت نهفته است دیگر در مرحله انشاء نیز نمی‌توان آن را به صورت مقید انشاء کنید، یا اینکه در ذاتش جزئیت نیست ولی شما قصد دارید آن را مقید انشاء کنید که این خروج از فرض است.

قلت: این طلب و انشاء تا زمانی که هنوز بیان نشده و امر به آن تعلق نگرفته به صورت یک کلی است. یعنی در طلب اکرام زید چه بخواهید و چه نخواهید قبل از انشاء این سعه وجود دارد. حتی مرحوم شیخ انصاری هم که می‌گویند: مفاد هیئت یک جزئی حقیقی است نظر به بعد الانشاء دارند. یعنی وقتی امر محقق شد، یک مصداق از طلب تحقق پیدا کرده و تمام شده و قابل تقیید نیز نیست. درست است که بعد الامر و بعد الانشاء به علت جزئی بودن هیئت امکان تقیید نیست. ولی چه مانع و محذور عقلی وجود دارد که مولا وقتی قصد امر داشته از اول امرش به یک جزئی حقیقی خارجی مقید تعلق گرفته باشد.

اشکال سوم

ریشه این اشکال مربوط به محقق اصفهانی است.

جزئی حقیقی به لحاظ حالاتش قابل تقیید است. یعنی هر چند طلب اکرام زید یک خاص و جزئی است و اطرافش بعث شخص خاص و تحریک یک شخص خاص برای اکرام زید و تحریک کردن اکرام زید است، ولی همین جزئی، همین زید، همین اکرام زید،

حالات مختلفی برایش قابل تصویر است. چه اشکالی دارد زیدی را تصور کنیم که ایستاده، راه می رود، می آید، می دود و حتی مرحوم شیخ انصاری که میگویند هیئت جزئی حقیقی است مثل اکرام زید که یک جزئی حقیقی است و طلب به آن تعلق گرفته منظورشان این نیست که اصلاً نشود حالات مختلف برای آن تصور کرد. خود مرحوم شیخ انصاری می گوید وضع عام موضوع له خاص اینکه موضوع له خاص است درست است که به یک مصداق نظر دارد ولی حالت های مختلف برای آن قابل تصور است و می توانیم آن را به اعتبار حالات مختلف مقید کنیم. بلکه ممکن است گفته شود که تعبیر جزئی حقیقی به کار رفته و در جزئی حقیقی به هیچ وجه حالات مختلف متصور نیست. پاسخ این است که چه بسا این یک تعبیر مسامحه ای باشد. و الا برای جزئی حقیقی هم حالات مختلف قابل تصویر است.

«الحمد لله رب العالمین»